

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سایت پلیت‌ستورم
برگردان: آمادور نویدی
۲۶ سپتمبر ۲۰۲۲

ستالینیسیم چیست؟! (۲)

مسأله ستالینیسیم



۳. ستالینیسیم به عنوان پراکسیس

اگر ستالینیسیم یک تئوری نیست، پس شاید یک کارکرد سیاسی ویژه باشد؟ برای مثال مانند بناپارتیسم یا مک کارتیسم. بسیاری از پژوهش‌گران براساسی درباره ستالینیسیم به عنوان یک کارکرد سیاسی ویژه ستالین حرف می‌زنند، یک رژیم سیاسی ویژه که با اخلاق و هویت ستالین گره خورده است. کل تئوریسین‌ها و پژوهش‌گران ستالینیسیم (آقایان ل. د. تروتسکی (L.D. Trotsky)، ر. پایپس (R. Pipes)، ی. فروم (E. Fromm)، الف. ن. مدوشیوفسکی (A.N. Medushevsky)، ج. خ. پوپوف (G.Kh. Popov) و بسیاری دیگر) ویژگی‌های زیر را در ستالینیسیم مشخص کرده اند:

- دیکتاتوری شخصی و کیش شخصیت؛

- توتالیتریسیم و دولت پولیسی؛

- سیستم فرماندهی - اداری و بوروکراسی بی بندوبار.

مارکسیسم – لنینیسم به ما می آموزد که قدرت شخصی، حزبی، و غیره وجود ندارد. قدرت همیشه در دست طبقه (و گروه مجزای آن) از طبقه می آید و به نفع طبقه به کار گرفته می شود.

دیکتاتوری های شخصی و حزبی وجود ندارد، تنها دیکتاتوری یک طبقه بر طبقه دیگر وجود دارد و در جامعه طبقاتی غیر از این نمی تواند راه دیگری باشد.

منظور از «دیکتاتوری» (سیستم حکومتی سفت و محکم قدرت نامحدود یک شخص) فقط سُلطه علنی طبقاتی و دیکتاتوری طبقاتی عریانی است که در شدیدترین سرکوب و ستم طبقات و افشار استثمار شده توصیف می شود.

قدرت مفرط در دست یک رهبر هنوز هم به خودی خود وی را به یک قدرت تبدیل نمی کند، بلکه این تنها طبقه حاکم است که به وی اختیار تام و وسیع ترین قدرت را داده است که اراده اش را سریعاً و به طور مؤثر به کار گیرد.

درجه انحصارطلبی و مظهر شخصیت سیستم سیاسی به ما نشان می دهد که آیا اینک طبقه به صورت تمام و کمال یا گروهی مجزا حکومت می کند. بنابراین، دموکراسی پارلمانی می گوید که از نظر سیاسی کل طبقه سرمایه داران بر کل فرمانروایی می کند. در فاشیسم، فقط یک جناح از سرمایه مالی بر کل حکومت می کند.

ولی همه این ها در تئوری است، بنابراین برگردیم به ستالین. ستالین با دبیرکل بودن کمیته مرکزی حزب و بعداً رئیس شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، «قدرت مطلق» را در دست خود نداشت و قدرت وسیع و خارق العاده ای نداشت (حتی طی جنگ بزرگ میهنی). وی یک حاکم دیکتاتور نبود، نه به آن مفهومی که بعضی ها می خواستند ببینند. ژوزف ویساریونوویچ به طور کامل از همه تصمیمات حزبی و شوروی فرمان برداری می کرد و منوط به آن ها بود. این به اصطلاح «کیش» (شخصیت) اغلب جنبشی مردمی، از خود توده ها بود، و بیش تر یک سپاس گزاری و احترام گذاشتن به لیاقت های ستالین بود تا «کیش» (شخصیت). قطعاً، برخی اوقات از مرزهای قابل قبول، هردو، پائین و بالا می گذشت - و ستالین بشدت با عدم تأیید به چنین چالپوسی زیاده از حد عکس العمل نشان می داد.

از این رو، ستالین در یکی از پاسخ های خود به مقامات چالپوس می نویسد: «شما از وفاداری خودتان به من حرف می گوئید... من به شما نصیحت می کنم که اصول فاسد وفاداری به اشخاص را دور بریزید. این یک شیوه بلشویکی نیست. وفاداری به طبقه کارگر، حزب آن، و دولت آن داشته باشید... ولی آن را با وفاداری به اشخاص، با ریاکاری گول زنک اشتباه نکنید...» ستالین همچنین غرایز توده ها جهت تمجید از شخصیت های فردی، به ویژه خودخودش را بشدت مورد نکوهش قرار داد. در پاسخ به کتاب قریب الوقوع «داستان های کودکی ستالین»، خود ژوزف ویساریونوویچ نوشت: «من شدیداً مخالف انتشار «داستان های درباره کودکی ستالین» هستم. این کتاب مملو از اغراق و تحسین فاقد شایستگی است... کتاب در ضمیر کودکان (و در ضمیر مردم به طور کلی) ریشه در کیش شخصیت ها، رهبرها، و قهرمانان خطاناپذیر دارد. هر کتابی از این نوع... به هدف بلشویکی ما صدمه می زند.

«جوانان» واجد شرایط دولت پرولتاریائی، حضور جمعیت زیاد دهقانی در کشور (اغلب رهبران ایده آل) و بقایای صف آرائی های گذشته در افکار توده ها، دست آوردهای بزرگ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک ها - CPSU) تحت رهبری ستالین در تشکیل بنای سوسیالیستی را نیز می توان علل ظهور چنین پدیده هایی در نظر گرفت.

توتالیتراریسم افسانه ای بورژوازیست، که ریشه های آن به اولین تئوریسین و ایدئولوگ تمام عیار فاشیسم – بنیتو موسولینی، نخست در زمینه «دولت مطلق» برمی گردد. مطابق با این «تفکر» رژیم توتالیتر رژیم است که در آن همه چیز مطیع و در کنترل دولت است.

اما با این وصف، دولت نهادی مستقل نیست، بلکه فقط ابزاری در دست طبقه حاکم است. در جامعه مبارزه طبقاتی، در جامعه ای که تحت فرمانروائی یک طبقه خاص است، همه چیز به نحوی از انحاء مطیع این طبقه است، برای این طبقه کار می‌کند و به وسیله این طبقه (یا به نام این طبقه) کنترل شده است. سرمایه داران، بدون هیچ توتالیتاریسمی، حتی در دمکرات ترین کشورها، کنترل کامل توده های استثمار شده و تحت ستم را، بر رقیب و خدمتکاران خود اعمال می‌کنند. تبلیغات و شست و شوی مغزی کامل را انجام می‌دهند و اگر لازم شد، سیاست ترور توده ئی یا فردی را پی‌گیری می‌کنند [برای مثال، امریکا از برنامه ایچلون (Echelon program)، کُد دولتی برای نظارت که امروزه معروف به پنج چشم است، برنامه پرسم (PRISM) که نام رمز جاسوسی است، و غیره، «قانون میهن پرستی» و زندان خود در گوانتانامو را دارد و ناگفته نماند مک کارتیس (قانون ضدکمونیستی)، سیاست ی. هورور (مسئولیت تحقیق درباره جاسوسی خارجی و داخلی امریکا، و غیره)، استفاده می‌کند].

مفهوم «توتالیتراریسم» به طبقات اجازه می‌دهد درحالی‌که سخت‌ترین سیاست سرکوب را اعمال می‌کنند، به طور آشکار و به صراحت حکم‌فرما گردند.

به عبارتی دیگر، «توتالیتراریسم»، زمانی که بدون پیوند با شرایط تاریخی واقعی، بدون رابطه با طبقات اعمال شود، به عوام‌فریبی بورژوازی اجازه می‌دهد تا هردو، رقبای خود و کشورهای سوسیالیستی را تخریب کند. واژه «توتالیتراریسم» از این زاویه سفسطه آمیز، برای اهداف معین نسبت به سیاست‌های ستالین به کار گرفته شده است و از چنین واژه ای یک نام بی‌معنا می‌سازد.

سیستم فرماندهی و اداری ابتکار جامعه شناس و عوام‌فریب بورژوازی ج.خ. پوپوف (G.Kh. Popov) بود که در مقالاتش درباره سیستم تولید اجتماعی شوروی می‌نویسد. مانند سیستم فرماندهی - اداری، پوپوف اقتصاد متمرکز برنامه ریزی شده را درک می‌کند، که توسط اوامر بالا رهبری می‌شود. از آنجائی‌که فقط شیوه تولید و شکل‌گیری های اجتماعی و اقتصادی وجود دارد، و این دقیقاً اقتصاد سوسیالیستی در آن شرایط است، سیستم فرماندهی و اداری وجود ندارد و این برنامه ریزی اکثراً از پائین به بالا انجام گرفت. همان‌گونه که ما از دیدگاه سیاسی مشاهده می‌کنیم، ستالینسیسم چیزی نیست به جز مجموعه ای از افسانه ها و کلیشه های بورژوازی.

عمل‌کرد سیاسی واقعی ستالین به عنوان یک رهبر نام خود را از پیش دارد- دیکتاتوری پرولتاریا. البته پیچ و خم ها و مشکلات زیادی وجود داشت. این امر در درجه نخست به دلیل سطح آگاهی طبقاتی توده ها، (نسبت) به سطح توسعه نیروهای مولده، به دلیل موقعیت تاریخی که دولت جوان سوسیالیستی در آن بود و به دلیل مشکلاتی بود که در مسیر ساخت سوسیالیسم قرار داشت. اما مطمئن ترین نشانه جهل، گناه رهبران محلی و بالاتر را به گردن ستالین انداختن است. گوئی که کاملاً همه اشتباهات و زیاده روی‌ها منحصرأ به اراده یک فرد و با دستورات و تأیید اوتفاق افتاده است. این موضعی کاملاً اشتباه است، که مسئولیت مستقیم را به یک شخص تحمیل نمود، به کسی‌که «همه چیز به او بستگی دارد».

در واقع، ستالینسیسم افسانه است. دائی جو مسیر مارکس و لنین را دنبال نمود و از نظر تئوریک، تئوری مارکسیسم و لنینسیسم را توسعه داد، و عملاً به کار گرفت و همواره در مسیر اصلی این تئوری باقی ماند.

جهت جای‌گزینی مارکسیسم - لنینسیسم ارتدوکس و عمل واقعی دیکتاتوری پرولتاریا سندی جعلی و شباهتی مصنوعی از «ستالینسیسم» ضروری‌ست. از برتری و نفاق بین لنین و ستالین جهت بی اعتبار کردن هردوی آن‌ها، فقط بورژوازی سود می‌برد و فقط برای سرمایه‌های بزرگ واجب و خوش‌آیند است که عمل‌کرد خلاقانه ستالین را در گرایش مستقل و مجزا نشان دهد و تا آنجائی که ممکن‌ست مارکسیسم - لنینسیسم را مخفی و مبهم سازد که ما به هیچ وجه نتوانیم

سرمایه داری را شکست دهیم و با بنای سوسیالیسم، یک زندگی عاری از ستم و استثمار برپا کنیم که فاقد فقر و رنج بشری باشد.

برگردانده شده از:

**POLIT
STURM**

The Question of Stalinism

[/https://us.politsturm.com/the-question-of-stalinism](https://us.politsturm.com/the-question-of-stalinism)